

اثبات آن نمایند محرر این سطور جمال حضرت خواجه را زمانیکه اردوی معلی از پنده بازگشته در حدود بهونگانون و پنیالی رسیده بوداع خلیفة الزمانی آمده بودند از دور دیده اما عبادت ملازمت و دولت مجاورت نیافته - سلام الله علیه و طلی آبائه الکرام *

شیخ آدهن جونپوری علیه الرحمة والرضوان

سرید والد بزرگوار خود شیخ بهاء الدین است از سلسله چشتیه که در زمان خویش مقتدای مشایخ روزگار بوده عمر طبیعی دریاخته بلکه ازان هم گذرانیده چنانچه پسرانش در سن هفتاد و هشتاد سالگی بخدمت او قیام داشتند و نپذیرها برین قیاس و خلاصه حیاتش را بتمام و کمال صرف عبادت و تحصیل معرفت الله گردانیده اگرچه علوم ظاهری بسیار تحصیل کرده بود اما هرگز درس نگفتی و ذوق سماع و حالت بی نهایت داشت و باوجود ضعف بدنی و بیقروبی ترکیب عنصری و سستی جمیع اعضا که در وقت تجدید وضو قیام صلوٰة و بعضی از حرکات ضروری دیگر بی امداد خادمان از محل آرام برخاستن دشوار بودی هرگاه آواز سرودی شنیدی بسماع برخاستی و چنان بی طاقتی و تردد و حرکت کردی که چند کس از حفظ او عاجز آمدندی و در وقت ادای صلوٰة فرض نیز همین نسبت داشت که من و نوافل را نشسته ادا میکرد و بعد از آنکه او را بر میداشتند و تحریمه می بست فرض را ایستاده میگذازد چنانچه هیچ احتیاج بمدد و امداد نداشت و مشهور چنین است که خوارق عادات که بطریق اکل و شرب لازم حال از بود بی تکلفانه

از ظاهر شدی و اولاد و احفاد فرخنده نهاد از بصدار مانده فرزندان
 دانشمند سفید ریش از هر دو دست در مجلس شریف بترتیب
 آنقدر نشستی که بر آینده اشتباه شدی که حضرت شیخ کدام است
 و اولاد کدام و از شریعت و طریقت و حقیقت چندان جوامع
 الکلم فرمودی که از احاطه تقریر عوام بلکه اکثری از خواص هم
 خارج باشد و دست هر فاقص بوالهوس از دامن ترجمان آن اعرار
 کوتاه و اینمعنی نیز باعث اشتباه میشد در زمانی که خلیفه الزمان
 باز اول بدوع و رزع^۱ مخالفان بر سر جوانپور لشکر کشیدند و از معسکر
 تا جوانپور سه روزه راه مانده بود که شیخ در بلد مذکور برحمت
 حق پیوست و نقاب خفا از عالم فنا بر چهره هستی کشیده مصداق -
 بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ - گردید و کاتب اوراق بملازمت آن قدوة آفاق
 فرسیده - وفاتش در سنه نهصد و هفتاد (۹۷۰) بود و شیخ ادهن
 تاریخ وفاتش یافته شد *

شیخ عبد الغفور اعظم پوری

اعظم پور قصبه ایست از توابع سندیل وی سرید شیخ
 عبد القدوس چشتی است صاحب کمالات صوری و معنوی بوده
 ریاضت و مجاهده کرده و در متابعت حضرت ختمی پناه صلی الله
 علیه و آله وسلم توفیق رفیق او گشته در اهل صحبت زود تصرف
 کردی و هر چند طالب را مناسبت کمتر بودی جاذبه شیخ او را از
 جا برده بی اختیار مایل خدمت ساختی اکثر اوقات در مس علوم
 دین فرمودی کلام بلاغت فرجامش راحت دلهای شور انگیز و زبان

همچنین بیانش مرهم جانهای مشتاق بود بحسن صورت و خوبی
 هیرت مرآة اهل زمان بود سرید گرفتگی و خلائق را وعظ و نصیحت
 فرمودی و رسایل در تصوف نوشته الحق در کمالات ظاهری و
 باطنی شیخ هیج ترد نیست و بعد از آنکه قدم در دایره - ابناء
 الذماین عطاء الله - نهاد در شهر نهند و هشاد و پنجم (۷۵۰)
 بدار البقار حلت نمود و هم در اعظم پوز مدفون گشته - عظم الله شأنه *

میان وجیه الدین احمد آبادی

نسب او علویست خود را بجهت غرابت شهرت باین ذناب
 از علمای کبار روزگار و صاحب صلاح و تقوی و مجاهده است و بر
 جاده شریعت مستقیم و در گوشه قناعت مقیم دایم بدرس علوم دینی
 اشتغال داشت و قدرت او در جمیع علوم عقلی و نقلی بمرتبه بود
 که کم کتاب درس از صرف هوایی تا قانون و شفا و شرح مفتاح
 و عضدی باشد که او شرح یا حاشیه بران ننوشته و خلائق را پیوسته
 از انفاس متبرکه او فیض میرسید و حق سبحانه اسم الشافی را
 ظاهر و اورا مظهر ساخته بود تا هر روز جمعی لا تعد و لا تحصی
 از بیماران و محنت زنگان بملازمت او آمده التماس دعا میدمودند
 و اثر آن زود می یافتند و هرگز بطور خود بخانه اهل دنیا نرفته
 مگر در مدت عمر یک دو بار بحسب طلب و اکراه قدم از خانه
 و مسجد خود برای نماز جمعه هم بیرون نموده و خانه او بمقصد
 اقصی اکبر و اختیار روزگار بود و در لباس و وضع هیج امتیاز از آحاد
 الناس نداشته بجامه درشت اکتفا میکرد و هرچه فتوح میرسید

بقل و ایثار مینمود اگرچه ارادت بجای دیگر داشت اما ارشاد از
 شیخ محمد غوث یافته در آداب طریقت تابع او بود و کار را نزد
 او اتمام کرده از مشرب صوفیه ذوقی بروجه اتم داشت چون در
 عهد سلطان محمود گجراتی شیخ محمد غوث از هندوستان
 بگجرات رفت شیخ علی متقی که از مشایخ کبار و مقتدایان صاحب
 اقتدار و علمای بزرگوار آن عصر بود فتوی بر قتل شیخ محمد غوث
 نوشت و سلطان آن را موقوف بر ارضای میان وجیه الدین داشت
 چون میان وجیه الدین بخانه شیخ رفته در مرتبه اول شیفته روی
 او شده بود استغنا را پاره ساخت و شیخ علی بی اختیار بمنزل
 میان آمده جامه پاره کرد و گفت چرا بشیوع بدعت و وقوع رخنه
 در دین راضی می شوید در جواب گفته که ما ارباب قالیم و شیخ
 اهل حال فهم ما بکمالات او نمی رسد و بظاهر شریعت هیچ اعتراض
 قانع برو متوجه نمیگردد و این بود باعث اعتقاد سلاطین و حکام گجرات
 بر شیخ محمد غوث و نجات او از آن مهلکه - بعد ازان در مجلس
 بارها میگفت که نظر بظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی
 متقی است و در حقیقت آنچنان که مرشد ماست در سنه (۹۹۸)
 نهصد و نود و هشت ازین سرای وحشت در گذشت * و شیخ
 وجیه الدین تاریخ وی یافته شد وجهه الله الی الرضوان - مخفی
 نماند که ملازمت این چهار عزیز فقیر را میسر نشده و ذکر
 ایشان استظرا دیست *

میان عبد الله نیازی سرهندي

فیاضی طایفه ایست از افغانان اول سرید شیخ اسلم چشتی
 فحپوری بود در حجره که در جوار خانقاه جدید شیخ امت و
 حالا بعبادتخانه پادشاهی شهرت دارن پیوسته معتکف بودی چون
 شیخ اسلم مرتبه اول از حج که براه خشکی رفته بود تشریف آوردن
 او رخصت مکه معظمه طلبیده بشیخ طوماری مشتمل بر ذکر مشایخ
 و اهل الله که در ولایت عرب و عجم و هند دیده بود نوشته داد و
 در اکثر بلاد سپر کرده این طبقات مشایخ را دریافت و بصحبت
 یاران میرسید محمد جونپوری قدس الله روحه که دعوی مهدویت
 کرده بود و بگجرات و دکن پیوسته آخر همان طریقه اختیار کرده
 چند گاهی در بیانه در عهد اسلم شاه بطریقی که سابقاً مذکور
 گشت در زاویه خمول و گمنامی اوقات به بی تعینتی و بی تکلفی
 صرف نموده و چون آحاد الناس فارغ از قیود و تعلقات میزیست
 و زمانیکه بتقریب ذکر شیخ علائی بیانه رحمه الله اسلم شاه او را
 بانگواهی مخدوم الملک آزار بسیار داده و زجر و ضرب شدید بلیغ نمود
 باز مسافرت اختیار کرده در اطراف و اکناف جهان سیاحت می نمود
 آخر عمر ترک دعوی مهدویت نموده و در سرهند گوشه عزالت
 گزیده بطریق سایر مشایخ سلوک میکرد و هنگامیکه پادشاه آن
 حجره را که قریب بمحل واقع شده بود تعمیر نموده تعبیر بعبادتخانه
 فرمودند و نام میان عبد الله بآن تقریب مذکور شد او را از سرهند
 طلبیده تنها صحبت داشتند و خبرها پرسیدند و از مهدویت

انکار آورده گفت اول صحبت این طایفه مرا نیک در افتاده بود
 بنابراین بآن طریقه گرویدم و بعد از آنکه حقیقت حق الیقین ظاهر
 شد ازان ابا نمودم باعزازش باز گردانیدند و در سال نهم و نود
 و سه (۹۹۳) در زمان توجه بجانب اتک چون بسرهند رسیدند او را
 بار دیگر طلبیدند و تکلیف زمین مدد معاش کردند و او قذاحت
 را دست آویز ساخته قبول نکرد و خواهی نخواهی فرمان نویسانیده
 حواله او نمودند امثال امر نموده فرمان را گرفت اما شیوه توکل
 از دست نداد و بآن هیچ پرداخت تا آنکه در گذشت مدار عمل او
 بر کتاب احیا و کیمیا بود سالی که فترات الغ میرزا شد فقیر همراه
 محمد حسین خان بودم او را در سرهند دیدم فایده چند از کتاب
 احیا که در پیش داشت بیان میکرد و محمود خان نام یاری که از
 عهد اعلیم شاه آشنائی باو داشت و شیخ مبارک او را در زمان کشاکش
 شیخ علائی سیف الله خطاب داده بود از پرسید که دل چیت
 گفت از ما تا دل هزار منزل راه است ازان چه می پرسید سخن
 اخلاق بگوئید - بعد ازان بتقریب ذکر میرسید محمد جونپوری قدس
 الله روحه مغول پیری را آورد و از وی شهادت خواست او گفت
 در زمان رحلت حضرت میرسید محمد جونپوری در فرام حاضر بودم
 که از دعوی مهدویت ابا آورد و فرمود که من مهدی موعود نیستم
 و الله اعلم - درین میان محمود خان آهسته میگفت که میان عبد الله
 طرفه کاری کرد که شیخ علائی بیچاره را بکشتن دان و خود قدم از
 دایره بیرون کشید - میان عبد الله در سن نود سالگی در سنه (۱۰۰۰)
 هزار ازین سرای مهتعار رخت در جوار حضرت پروردگار عزّ شانه

برد - اسكده الله في اعلى عليين *

شیخ ابو الفتح گجراتی

داماد حضرت میر سید محمد جوئی پوریست قدس الله سره العزیز
 اما میرزا را ندیده و این نسبت بعد از رحلت میر واقع شده
 بسیار صاحب جاه و جلال و کمال بود و پرورش سلسله مهدویه و شیخ
 و ثابت قدم با استقلال چون در مکه معظمه و گجرات با شیخ گدائی
 نسبت آشنائی تمام داشت در زمان بیرمخان خانخانان بتقریب
 مهمی ضروری باگرة آمد و در اندک فرصت آن معرکه برهم خورد
 و شیخ بگجرات رفت در زمان طالب علمی نیم شبی بوسیله مولانا
 عبد الله قندهاری خویش حاجی مهدی لاهوری آن طرف آب
 آگرة در محله شیخ بهاء الدین مفتی رحمه الله بملازمت شیخ
 رسیدم در جگره خالی تنها نشسته مشغول بود این حدیث نبوی
 صلی الله علیه وسلم خواند لایقعد قوم یذکرون الله إلا حقنهم الملائکه
 و غشیتهم الرحمة و نزلت علیهم المکینة و ذکرهم الله فیمن عنده -
 و ترجمه آن بیان کردند و تلقین ذکر گرفتم و چند گاهی بآن مشغولی
 داشتم در خون فیضی عجیب غریب مشاهده میکردم و معنی
 قرآنی بر من مکشوف شد چندگاه چنین بود که هر صدائی و ندائی
 که جمع مرا قرع میکرد ذکر می پنداشتم و بعضی طالبان ایشان
 را دیدم که از جهة تحرز از مالا یعنی سریش بر لب چسپانیده
 و بعضی منگریزه پدهان گرفته بودند - سال وفاتش معلوم نشد که
 کی و کجا بود - ذکر الله بالخیر *

شیخ ابواسحاق لاهوری

از خلفای حضرت میان شیخ داؤد قدس الله حره است در چابک روی یگانه زمانه و آیتی از آیات حق سبحانه بود خود را در محبت پیرو تمام در باخته و نسبت بذات شریفش چنان پیدا کرده که گویا یک معنی صحیح بدو عبارت ماییم تعبیر یافته و گویا حدیث و غبار امکان بردامن همتش اصلاً ننشسته بمجرد دیدنش یاد خدای عزوجل بر هر دل میانه غافل پرتو می انداخت و در خدا طلایی در بیدنده سرایت میکرد و بغیر از دوسه یاری از یاران و طالبان همراز و همزبان حضرت میان قدس الله روحه که در لاهور مسکن داشتند کسی دیگر را بحضور خود نمی طنپید و مقید بمیرید گرفتن نشد و پیوسته در حجره تاریک که درون باغی بود انزوا داشت و گاه گاهی که شوق حضرت میان گریبان گیرد او میگشت از لاهور بیلک روز در شیرگده که بمسافت چهل کروه زیاده است پیاده میرفت و آستان بوسیده بهمان پای باز میگشت و تاب تجلی دیدار پر انوار حضرت میان نداشت در حالی که مذکور شد بملازمت آن بزرگوار عالیقدر مشرف شده یکشب و روز در جوار ایشان مهمان بودم و روز دیگر راه شیرگده در عین ایام خلیل تنها بایک جلو دار روان شدم و از هر جانب چنان و راهزنان که سر راه بر من گرفته بودند حیران می ماندند و می پرسیدند که یکم درین بیابان پرخطر کجا میروی همین که میگفتم که از خدمت میان شیخ ابواسحاق بملازمت حضرت پیر دستگیر رحمها الله میروم بمجرد شنیدن نام

سبازک ایشان همه حلقه بگوش شده شیر و دوغ و امثال آن می آوردند و راه سر میکردند و دلالت بر حزم و احتیاط می نمودند و ترغیب بر ذکر و ورد نام حضرت میان که آشنای هر خاص و عام در آن دیار بود میکردند تا عاقبت بعاقبت بمقصود باز گشتم چنانچه گذشت و در سالی که حضرت میان از عالم فنا سرافرده در ملک بقا زدند در اندک فرصت و پایی عام در پنجاب افتاد و جمیع اصحاب اهل بیت و خلفای مشهورین (که قریب پنجاه شخصت نفر کامل مکمل بودند ازان جمله ترجمان امرار میان عبد الوهاب که میان پادو نیز میگفتند) همه بر یک میعاد بطریق تعاقب و تناوب در عرض سه چهار ماه بحضرت ایشان ملحق شدند الا ماشاء الله و از عامه طالبان و سریدان و خادمان هم جهت چه فویسد و از جهت سبقت نسبت میان شیخ ابواسحاق نیز بسرعت از بادیه فراق بکعبه حقیقی وصال یافتند فمنهم من قضی نحبه - و منهم من ینظر ای خواجه بود

* ع *

که جامی را کنی در کار ایشان

بعد ازان حافظان سلسله علیّه قادریه میان شیخ عبد الله بود که ولد ارشد انجب حضرت میان است چون او در سالی که مذکور شد رخت بروضه رضوان کشید حالیا جامع جمیع کمالات و قایم مقام همه ذات عالی صفات میان شیخ ابوالمعالی است

* شعر *

سلام الله ما کر اللیالی * علی الشیخ الصفی ابی المعالی

اصید که این روضه سعادت همیشه مقرر باد - بالذبی وآله الامجاد *

شیخ رکن الدین رحمه الله

ولد رشید شیخ عبد القدوس کنکوئی است که مناقب و کمالات وی از شرح و بیان مستغنی و مکتوبات قدسی که جمع کرده اند مشعز و دال بر آنست و کنکوی قصبه ایست در نواحی تہانیدہ صاحب رتبه عظیم بود و آثار کمالات در بشره او ظاهر و شافی عالی در تصوف داشت بر طریقه مشایخ خویش سلوک مینمود و از ارباب ذوق و حال بود بدر خانہ اہل حشمت و شوکت احیانا و نادرا بقدر ضرورت رفتی و الا در زاویہ عزلت و انقطاع پیوستہ بسر بردی جامع این اوراق اورا در زمان فترات بیدر مخان در دہلی بمجلس شیخ عبد العزیز رحمہ اللہ ملازمت نمود و الحمد للہ •

ہیان مصطفیٰ گجراتی

اصل او از طایفہ بوجہرہ است کہ در گجرات بسود و سواد مشغولند بیکمی از یاران بیواسطہ میر سید محمد جونپوری قدس اللہ روحہ پیوستہ طریقه فقر و فنا پیش گرفته تا آخر عمر دران وادی استقامت ورزید چون خلیفۃ الزمانی بعد از تسخیر ولایت بنگ از پتہ مراجعت نموده باجمیر رسیدند آصف خان ثانی میر بخشی اورا بحسب حکم از گجرات ہمراہ آورد شبی در صحن دیوان خانہ علما را طلبیدہ از شیخ مصطفیٰ تحقیق مسئلہ مہدویت می نمودند و او عجیب بود و مناظرہ بامتداد کشید و حاجی

ابراهیم مرهندی در بحث بموجب شیمه لئیمه خویش تحکیمات
 میکرد و شیخ را آزار داد و فقیر آنچه در کتاب شرح گلشن راز
 تصنیف شیخ محمد لاهیجی که مرید بواسطه (†) مرید میداد محمد
 نور بخشی است که او هم در زمان خود دعوی مهدویت کرده بر مر
 فتنها بار آورده بود بشروح و بسط نقل کردم و چون این سخن مخالف
 مدعای شیخ بود ظاهرا باعث غبار خاطر او شده باشد و بعد از رسیدن
 بفتح پور او را فرمودند که چند روز بخانه خواجه عبد الصمد مصور
 شیرین قلم باشد بنابر تلافی آن تقصیر بطریق عذرخواهی پیش
 آمد و امدعفا نمودم ضعف بسیار داشت در همان مجلس طشت
 آوردند و خون بسیار از دهان او ریخت و چون رخصت بجانب دیار
 گجرات یافت غالباً در راه یا در وطن رمیده رخت ازین سرای
 فانی بسرایی جاودانی کشید و این واقعه در سال نهصد و هشتاد و
 سه (۹۸۳) بود و او مکتوباتی دارد که ازان بوی غربت و نذا خیلی
 می آمد - عامله الله بلطفه •

شیخ اسحق کاکو لاهوری

پدر او شیخ کاکو نام داشته و مردم لاهور بار عقیده ولایت دارند
 دانشمند متبحر و متوکل و متورع بود هرگز بخانه ارباب دنیا نرفته
 و حاجت نخواستند دایم درس میگفت جامع جمیع علوم و صوفی
 مشرب و همیشه بحق مشغول می بود و تا نمی پرسیدند سخن

نمی گفت روزی بمخدومی در راهی ملاقات نموده وی دیگری
مقالین از شیر و برنج بشیخ داده که این را بردار و همراه من بیا
بی تماشای و انکار آنرا بر سر داشته در بازار گذشته تا بمنزل رسانید
و از آن روز باز غل و غش نفعانیدت از دل او پاک شسته شد و از
علمای رسمی ممتاز گشت در شهر سنه نهصد و نود و پنج (۹۹۵)
شرف ملازمت آن بزرگوار دریافتم و روزی این حکایت بتقریبی
با شیخ فیضی که در همان نزدیکی خطاب ملک الشعرائی خواهد
یافت گفتم بقایر شیوه او که نفعی جمیع مشایخ ماضی و حال و اثبات
خود بود بطریق امتیاز مذمت شیخ بنیاد کرد و خاموش بودم
نمیدانم که همان شب یا شبی دیگر در خواب دیدم که شیخ ابوالفضل
در صحرائی فرود آمده در ویرانه کهنه که دو سه دیواری پیش نداشت
شیخ اسحق در جماعه تویچیان برسم آنکه هر شب ماه نو بندوق در
در بار پادشاهی هر میدهند تفنگ در دست گرفته بجانب من
می اندازد و شرارها گرد و پیش من می بارد و هولناک برخاستم
و روز دیگری در ملازمت شیخ بردم ربعز قبول مقرون گردید
و واقعه خود گفتم اگرچه از جهت کبر من قدرت حرف زدن
نداشت اما دست برداشته فاتحه خواند و الحمد لله - و او اوستان
اکثر علمای مشهور لاهور است مثل شیخ سعد الله که قرینه در روزگار
نداشت و شیخ منور و غیر ایشان - در زمان جوانی بیشتر بشکار
مایل و راغب بود چنانچه هرگاه از درس فارغ میشد باز و جره
و امثال آن را گرفته بصید میرفت و پیداده در شکار گاه میگشت
من شریفش از صد سال متجاوز شده در سنه نهصد و نود و شصت

شیخ سعد الله بنی اسرائیل

از شاگردان رشید نجیب فیاض اسحق کاکواست و صاحب
اطوار مختلف است در ابتدای حال متشرع بود بیکبار ترک تقید
نموده مرتکب جمیع نواهی شد و با مطربه تعلق پیدا کرده
با ریش سفید در بازار میگشت • بیت •

زین پیش اگر چه خلق گرفتنی ز ما سبق
عشق آمد و نماند نشانی ز ما سبق

و مردم خاکپای او را از بس حسن عقیده بجای توتیا میکشیدند
و عقیده ولایت باو داشتند و در آن حالت در عین نخاس درس
میگفت و از اسباب جمعیت هر چه داشت در عشق آن نگار
در باخت شبی با او شراب میخورد که جمعی از محققان باتفاق
طالبه که نسبت تلمذ باو داشتند هجوم نموده بجهت اصلاح حال او
از راه دیوار بخانه او در آمده رآلات ماهی و مناهی شکسته
خواستند که او را تعزیر نمایند همان سخن را که بخلیفه ثانی
حقانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته بودند گفته که اگر
من یک نامشروع کرده ام شما سه نامشروع را ارتکاب نموده اید و
بتعزیر سزا وار ترید که بتجسس و بی افن از راه دیوار سرزده درین
خانه در آمدید آن جماعه منفعیل و خجل شده باز گشتند و بعد از آن
توبه و نوبه نصوح یافته و کتاب احیا را دستور خود ساخته پیوسته
بعبادت و ریاضات میگذرانید و تصانیف بسیار مفید عالی نوشته

از آن جمله شرحی بر جواهر القرآن که تصنیف امام غزالی است
 رحمه الله چون خلیفه الزمانی او را بخلاوت طلبیده پرسیده اند که
 از کدام قومید گفته از جماعت نویسندگها که ایشان را بزبان هندی
 کایت میگویند پادشاه را این بی تکلفی او بسیار خوش آمد و
 صحبتی ممتد داشتند فقیر مرتبه اول در لاهور ملازمت او کردم
 بتقریبی قضیه ویرانی ملتان و آبادانی لاهور و قضیه سلاطین لنکه
 خصوصا سلطان حسین را چنان تقریر کرد که در حسن ادا و
 فصاحت عبارت و تذقیح آن متعجب ماندم و در کم جایی آن
 خلاوت گفتار یافته شده او هرگز هیچ سالی را محروم نگذاشته
 و باوجود آنکه از اسباب تجارت و زراعت فارغ بوده و مدد معاش
 از جانب پادشاه هم نداشت معلوم هیچکس نمی شد که آن همه
 تصرف و بذل و ایثار از کجا بود و خلیق درین امر حیران بودند
 بعد از آنکه بسن هشتاد سالگی کم و بیش رسید ازین امری مجازی
 در گذشت و اصغر و اکبر به تشیع جنازه او متجاوز از الوف رفته
 نعش پاک او را بتبرک بر سر و دوش میگرفتند و جای
 نهان قدم نبود *

میان شیخ عبدالله بداونی

از حسنات زمانه و برکات روزگار است در صفر من سبق بومندان
 یاد می گرفت چون باین بیت رسید که * بیت *

محال است معدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی
 صلی الله علیه و سلم از معلم پرسید که معنی این بیت چیست

بزبان هندی بیان کنید گفت ترا باین حکایت چکار است فرمود
 تا خاطر نشان نمی سازید پیشتر سبق نمیگیرم چون معنی
 آنرا گفته پرسیده که تعریف محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
 فرمائید که کیست شمه از اخلاق و معجزات آنحضرت را صلی الله
 علیه وسلم بیان کرده بمجرد شنیدن آن جذبه ربانی گریبان گیر او
 شده و پیراهن چاک زده کلمه طیبه بر زبان راند و چون خبر بوالدین
 او رسید دیدند که او ابرا و تبرا ازیشان نموده قابل عود نیست
 بضرورت دست ازو باز داشتند و از نواحی سامانه که مسکن آبا و
 اجداد او بود بجانب دهلی سفر اختیار کرده بقراعت قرآن و دانستن
 احکام و طلب علم مشغول شد عاقبت جمعی از علمای نامدار و مشایخ
 کبار را دریافته از فحول دانشمندان عهد گشت و دست ارادت
 بمیان شیخ عبد الباقی چشتی بدارونی روح الله روحه داده تلقین
 ذکر ازیشان گرفت نگاه بملازمت شیخ صفی خیر آبادی قدس الله
 سره العزیز و دیگران پیوسته و بر ریاضت و مجاهدت اشتغال نموده
 بتکمیل رسید و نعمت علم از اکثر مقتدایان روزگار خویش یافت
 خصوصا از میان شیخ لادن دهلوی و میر سید جلال بدارونی و بعد
 از وفات مرحوم قایم مقام او شده سالها در بداون درس و افاده فرمود
 و خیلی از دانشمندان نامی که به مرتبه اشتهار رسیده اند از دامن
 او برخاستند و مردم اطراف و اکناف از اقصی ولایات بملازمت
 شریفش رسیده بسعادت جاودانی میرسند و در اواخر حال جذبه
 برو غالب آمده در مجلس سماع حاضر می شود و از شدت غلبه
 شوق نعره جان گداز و صیحه دل امروز کشیده اهتزاز میفرماید و

چند قدم میروند و بی آنکه وجد و رقص در میان باشد و معاً لاجول فرستاده بمقام خود مراجعت نموده می ایستند و در بی تکلفی و بی تعیننی چنان بود که بروش سلف و خلف از پی ابتداع متاع خانه خواه قلیل خواه کثیر و سایر مصالح ضروری ما یحتاج الیه پیاده بدکان و بازار تشریف می برد و برداشته بمنزل می آورد در میان راه جماعت طلبه را سبق نیز میفرمود و هر چند میگویند که حاجت تصدیع مخدومی نیست ما این خدمت را بجا می آریم قبول ندارد از صورت خجسته اش فقر و فنا می بارد و باوجود اجازت تلقین و ارشاد و خط خلافت از بزرگواران عقید بشیخی و مریدی نیست بلکه احترام تمام ازان وادی دارد بنوی مشایخ و در لباس اولیا تحت قبا مخدومی و محجوب می ماند فقیر زمانیکه شرح صحایف در کلام و تحقیق در اصول فقه بملازمتش میخواندم با آنکه جمعی از مسترشدان فیاض و متعلمان صافی قریحه شریک بودند و اشکالات دقیق می آوردند هرگز ندیدم او را که در افاده و افاضه و حل آن اباحت شریفه و نکات غامضه احتیاج بمطالعه افتاده باشد از آنکه جمیع نظریات بدیهی او شده و مانده قوی حاصل کرده مؤید من عند الله گشته حالا در سن نوک سالگی است انشاء الله العزیز بعمر طبیعی برسد *

شیخ جلال الدین قنوجی

مجنوبی بود سالک آبی او از ملتان آمده در قنوج که شهر قدیم مشهور هندوستان است مسکنت گرفته بعد از سلوک جذبۀ دریافته

و با آن دقیقه از دقائق شرع مطهر ناموعی نمیکذاشت گاه گاهی که حال بد استیلا می یافت روی را سیاه کرده و ریسمان چهارپائی در گردن انداخته در بازارها میگشت و فریاد های مصیبت آمیز و دره انگیز میکرد و امثال این اداهای غیر مکرر بسیار داشت روزی از نماز جمعه در مسجد حی فارغ شده بود که فقیر بملازمتش رسیدم برخاسته بزینارت قبور مندرسه آبای کرام خود که در محن مسجد بود رفت و بر قبری فاتحه میخواند و یکی از خادمان همزبان بیان حالت آن میکرد و جدا جدا تفریق آن مشایخ نموده بخود فرو میرفت و هنگام انصراف مسئله از فرایض ازان خادم پرسید گفت که اگر شخصی بمیرد و یک پسر و یک دختر وارث گذارد پسر را از ترکه میت در حصه امت و دختر را یک حصه آنرا بسمع رضا شنیده و سخن ناگفته روان شد و بعد ازان چنان بظهور انجامید که بموجب آن حدیث بلاغت مفهوم باین مضمون که اگر مسئله از علم فرایض بر مقبره بخوانند و بیان قسمت سهام کند ببرکت آن تمام اهل قبور مغفور میگرددند شیخ را آن عمل معمول بود و در هیچ جمعه تخلف نمی وزید *

شیخ گپور مجذوب کوالیاری

از سادات حسینی بود در ابتدای حال سپاهگری میکرد بیکبار ترک نوکری کرده بمقائمی مشغول شد و شبها بخانه عورات پیوسته مستوره آب برده رسانیدی و خلائق را بی اجرت آب دادی تا آنکه جذبۀ رحمت و از کار و بار باز مانده ترک اختیار کرده بطریق محاربه

سخن نکردی و پیوسته مستهلک بودی * شعر *

میشدم دست بدیوار ز ضعف از کویست

آمدی جلوه کنان صورت دیوار شدم

و در پایان بازار گوالیاری محلی برای حکومت گزیده داریم آنجا مینبود
و همیشه مراقب در مراقبه میگذرانید اگر حضار را بخاطر چیزی
گذشتی بطریق مجذوبان از روی هذیان جواب آن گفتی و حل
کردی و اخبار مغیبات گفتی و شبها داریم در قیام گذرانیدی گاه
گریستی و گاه خندیدی از ثقات شنیده شد که سیدی از ولایت
آمده برهان سادات ازو طلبیده بود فرمود تا هیزم جمع کرده آتش
بلند افروختند شیخ دست او را گرفته گفت بیا تا هر دو درین
آتش در آئیم * ع *

تا سیه روی شود هر که درو غش باشد

و سید تقاعد نموده و او بآتش درآمده بسلامت برآمده و مثل این
خوارق بسیار ازو نقل میکنند و همه برینمعنی متفق اند اینجا
بر همین قدر اقتصار نموده آمد در شهر سنه نهصد و هفتاد و نه (۹۷۹)
شبی نعره زنان دریده مار مار میگفت تا از بالای دروازه افتاد و
و جان بحق تسلیم کرد و شیخ فیضی تاریخ ادرا کپور مجذوب یافته *

شیخ اله بخش گرمکتیسری

گرمکتیسر قصبه ایست بر کنار آب گنگ از توابع سنبل مدت

چهل سال بر جاده فقر و قناعت تمکن داشته بارشاد طالبان مشغول

بود در توکل شانی داشت و صحبتش یاد از خدا میداد و در

هفتاد سالگی بطریق سیر منبیل رفت و مجوزة خدمت شیخ انجو مرحوم منبیلی (که عابداً صایمک دهر و رابعه وقت بود و تا مدت سی و پنج سالگی بی شوهر بود و اوطار بغیر از شیر نمیکرد) غائبانه بوسی ارادت آورده التماس نمود که راه خدا را بمن نمائید جواب فرستاد که تا پیرومی سنت حضرت خیر البریه علیه و آله من الله الصلوة و التحیه نذمائی و در عقد یکی در نیائی سخن این راه پرسیدن و گفتن ترا وبالعت فی الحال در محفه سوار شده بملازمتش رسید و بحباله او در آمد و در اندک فرصت هر دو سفر آخرت گزیدند فقیر با یاری مید قام نام از اعیان سادات دهلی بملازمت آن بزرگوار رسیدم او را بسیار خوش مجلس و خوش تقریر یافتم چون طشت و آفتابه بجهت دست شستن آوردند فرمود ابتدا ازان مید بکنید که - الهاشمی اولی بالتقدیم *

شیخ عارف حسینی

از نبایر شاه اسمعیل صفوی است صاحب دعوت و ریاضت عظیم و مجاهدت قوی است چنانچه اوطار پیوسته بدان جوین «وخته» درشت و گیاه تلخ میکند و دیگری تاب تناول آن ندارد و بر جاده شریعت قوی مستقیم است و پنج وقت اذان در عین یتشخانه شیخ ابوالفضل بدر بار پادشاهی میگوید و هیچ باکی از کس ندارد و خوارق بسیار ازر نقل میکنند ازان جمله اینکه کاغذ پارچه مدور در منقل آتش سوزان می اندازد و اشرفی مسکوک ازانجا بدر آورده بحاضران مجلس هر چند باشند میدهند و میگویند که از حجره مقبول بطریق

نقل اشباح بدر می آید و بجای دیگر ظاهر میشود وقتی از گجرات در بلد لاهور آمده میوههای زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان بمردم میدان علمای پنجاب که عمده ایشان مخدوم الملک بود متعرض شده گفتند که ظاهر است که این فواکه از باغهای مردمست که بی اذن متصرف شده و خوردن آن نا مشروع و حرام است و صحبتش در آنجا راست نیامده بکشمیر رفت و علیخان حاکم آندپار اعتقاد تمام آورده صدیقه خود را با و تزویج نمود چون دانست که او صاحب داعیه است مهر دختر طلبیده طلاق از برای او گرفت و شاه از آنجا به تبت رفت در آنجا نیز میگویند که خوارق فراوان ظاهر گردانید ازان جمله ایفکه درختی رامی افشاند و ازان دراهم و دنانیر میریخت طی هذا القیاس چه در گجرات و هند و چه در کشمیر و تبت صاحب تصرفات عظیم است و هر جا که میرفت مردم قصد او میکردند و از دیاری بدیاری نقل میکرد و در مرتبه اول که پادشاه از کشمیر بکابل سیر فرمودند شاه در آن سفر آمده دید و سوکلانی که در نظر نگاهدارند بروگماشتند و گاه گاهی که در نظر پادشاه می آمد در پیاله زرین مشک با کافور و سایر عطریات انداخته تحفه می بردند و هر چند میگفتند که از ما پاره زری یا جاگیری قبول نمائید میگفت زر باحدیان خود عنایت کنید که بد حالت من چکنم و زمانیکه فقیر شاه را بهمراهی قلیچ خان در یتشخانه شیخ ابو الفضل که شاه در عهد محافظت اوست از محجر باسی که مطلع بر خیره اش بود دیدم نقابی بر روی بسته بود و کتابتی میکرد و بیدی میگفت که این قلیچ خان

بود که میگفت منم قلیچ بده و خدمتگار شما - غالباً شیوه روی پوشی از قدیم الایام داشت و می گفتند که شاید از برای این بوده باشد که اگر از جائی بجائی رود او را کسی نشناسد و الله اعلم - از مقرری معتمدی شنیدم که میگفت در کشمیر روزی پادشاه شیخ ابوالفضل و حکیم ابو الفتح را بملازمت شاه فرستاده بموجب اشارت پرسید که شاه چه شود اگر نقاب بردارید تا جمال شما را به بینم قبول نمیکرد و میگفت ما مردم فقیریم بگذار و پیشتر ازین سرنجان حکیم از شوخی و بیباکی که داشت دست فرار کرده خواست که نقاب برکشد شاه اعراضی شده و در غضب آمده گفت که معاذ الله من معذورم و معیوب نیستم اینک روی مرا ببین و گریبان چاک کرد و نقاب از رخ بر زمین زده گفت حکیم روی مرا خود دیدی اما نتیجتاً این را انشاء الله العزیز درین دو هفته به بینی پانزده روز نگذاشته بود که حکیم در همان راه بزحمت اسهال کبدی درگذشت و امثال این خوارق از از حد حصر و احصا افزون است روزی پادشاه فرمود که شاه یا خود چون ما شوید یا ما را چون خود سازید جواب داد که ما نامرادان خود مثل شما چگونه می توانیم شد اگر می خواهید بیائید در پهلو می مانشینید تا همچو ما شوید *

(۲) میر سید علاء الدین اودهنی

صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره و حجج باهره و آیتی

بود از آیات الله و خوارق بسیار ازو نقل میکنند و باوجود آن
مراتب جلیله و مناقب سزیه گاه گاهی معارف و حقایق را بصورت
نظم ادا می فرمود و این مطلع او جهانگیر است * مطلع *
ندانم آن گل خود^(۴) رو چه رنگ و بو دارم
که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارم

و ترجیح بندی گفته که بندش اینست * بند *

که بچشمان دل مبین جز دوست

هرچه بینی بدانکه مظهر اوست

و شیخ عراقی قدس الله روحه درین زمین فرموده * بند *

که جهان صورت است و معنی دوست

در بمعنی نظر کنی همه اوست

و دیگری گفته * بند *

که جهان پرتو بهت از رخ دوست * جمله کاینات سایه اوست

و تقدیر راست * بند *

اوست مغز جهان جهان همه پوست

خودچه مغز و چه پوست چون همه اوست

مشایخ بسیار از دامن دولت او خاسته اند ازان جمله خلف صدق

او میر سید ماهر که قدم بر قدم والد ماجد داشته دیگری میر

سید علی نلهری که صاحب حال قوی و پیوسته منزوی بودی

و فقری و غربتی غریب ازو مشاهده میشد زبان عجیب در

تصوف داشت فقیر در کانت گوله از توابع منبیل بصحبت حمید
 خان بملازمت او رسیده و مستفیض از انفاس نفیسه او شد احمد
 لله طی ذلک میر سید علی پیوسته در مناجات گفتی که خدایا
 مرا شهید گردان تا نیم شبی دزدان آن قصبه که دزد خانه ایست
 مشهور بمنزل میر در آمده و غوغا بر خاسته و میر با وجود سن نو
 سالگی و ضعف بدنی گرز آهنین در دست گرفته و الله الله
 گفته تعاقب نموده و یکدستی را بدوزخ رسانیده و مجروح گردانیده
 عاقبت تیری بمقتل ایشان رسید و بدرجه شهادت پیوستند و این
 واقعه در سنه نهم و نو و هشت (۹۹۸) بود و تاریخ یافتند که
 چه شد آن مرشد کامل *

شیخ حمزه لکنوی رحمه الله

نبیره ملک آدم کاکر است که از امرای سلطان سکندر و ابراهیم
 لودیست و پیوسته مجاور قبر جد خود بود و قبر ملک آدم بطول
 در قبر رسمی بلکه زیاده است جذب قوی داشت و مهابتی عجیب
 رقاصی بلند گاه گاهی که در شهر بسیر می آمد چون شیر خرامان
 راه می رفت و سنگها در دست داشته بهر طرف می انداخت اما
 به هیچکس نمی رسید اداهای شیرین خوش آینده میکرد و پیوسته
 مصحف مجید را تلاوت می نمود و بهر کس که اهل میدانست
 با وی التفات میدفرمود و پیش می طلبید و فقیر بحمد الله از انجمله
 بودم و تفارل میکرد و اگر نه اکثری از حرکات و مکانات او میر میدید
 و پیرامون نمی گشتند که مهیا ضروری رسانید *

شیخ پیرک رحمه الله

پیر لکهنویست بکنار آب کودی درون جنگل میان غاری دور
از آبادانی که کسی بدانجا پی نتواند برود مخفی می بود و در
هر هفته یکبار بعد از نماز جمعه افطار میکرد و پیرزالی در خانه او
بود که پارچه نان خشک یا مینوه درخت کنار که خود نشانده بود برای
غذایی او می آورد و اگر کسی از تکاب مشقت شدید نموده بزیارت
او می رفت در آن وقت معین برادر حجه برآمده می نشست و
سخن اصلا نمیکرد و در زمان حکومت حسین خان مرحوم در لکهنو
فقیر با یاری دیگر عبد الرحمن نام خلیفه حسین خان بقصد ملاقات
او رفت و او را پوستی بر استخوانی دیدیم و ماران بسیار بزرگ سر
از بیرون و درون آن غار می کشیدند یکی از حاضران ترسیده
خواست که بعضا بزند اشارت بمنع کرد و گفت از شما چه برده اند
و چون ازان کم پیر حال پرسیده شد گفت مدت می سال و زیاده
است که او درین خرابه میباشد و این ماران با او مانوسند و بکس
ضرری نمیرسانند در وقت وداع پارچه نانی چند روزه و مینوه
خشکی که در پیش داشت بهمراه حاضران اشارت نمود تا برداشتن
و آن یار پارچه زری بتحفه گذرانید قبول نکرد و این هر دو بزرگوار
در آن نزدیکی از عالم درگذشتند *

شیخ محمد حسین مکندری

مکندره قصبه ایست در میان دو آب صاحب ذوق و حال بوده و
منقطع منزوی از خلائق مدت پنجاه سال بعد از ترک ملازمت

بگوشه عبادت استغوار و استمرار داشته بدر مخلوقی نرفته چون فقیر
 در سنه نهصد و هفتاد و چهار (۹۷۴) شرف خدمتش دریافتم پرسید
 که معنی این بیت خواجه حافظ چه باشد * فرد *

عفو خدا بیشتر از جرم مامت * نکتة سربسته چه گوئی خموش
 پرسیدم اشکال در کجاست گفت چون نکتة سربسته را خود گفت
 امر بخموشی چراست گفتم خود فرمائید گفت چندین بخاطر میرسد
 که نکتة سربسته شاید این باشد که جرم ما همه بخلق اوست و این
 قدم بیشتر (†) نهان است خاموش بودم و مثل این تاویلی درین
 آیه میکرد که و اَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ - و میگفت که
 حتی بجهة انتهای غایت است و انتهای غایت درینجا گنجایش
 ندارد و ظاهرا این انتها نظر بکاف خطاب باشد که انتها پذیر است
 و الله اعلم تا مراد او چه باشد و آن صحبت آخرین بود *

شیخ عبد الواحد بلگرامی

بلگرام از توابع قزوج است بسیار صاحب فضایل و کمالات و
 ریاضات و عبادات است و اخلاق سنیه و صفات رضیه دارد و مشرب
 او عالیست بیشتر ازین بچند سال خود نقش و صوت بهندی^(۲)
 می بهت و میگفت و حال می ورزید و درین ایام خود را از همه
 گذرانیده و شوحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و همچنین در
 اصطلاحات صوفیه خیلی رمایل نوشته از انجمله سنازل نام و غیر آن

(†) در شعر - بیشتر - بپای موحده است (۲ ن) صورت